فرهیختگان
@farhikhtegandaily
WWW.FDN.IR

گنجه شعر

ژوزف تو مرخصی

علیرضا سمیعی
نویسنده

«ژوزف تو مرخصی» آخرین اثری است که تاکنون از علی باباچاهی چاپ شده است. همراه با مقدمه‌ای تحت عنوان «کنش امر اجتماعی» که در آن کار ادبی خود؛ یعنی نظریه(شعر در وضعیت دیگر) را توضیح می‌دهد. این مجموعه گزینشی از اشعار شاعر است که خودش از میان سروده‌هایش به دست داده است؛ از تمام مجموعه‌هایش؛ یعنی از «بی‌تکیه‌گاهی» چاپ شده در ۱۳۴۶ تا «آئورا و دیگران من» چاپ شده در سال ۱۳۹۵. این مجموعه شامل ۹۲ شعر از میان ۲۵ مجموعه است که در کتابی ۲۷۱ صفحه‌ای گنجانده شده تا در انتشارات مانیا هنر منتشر شود. از اولین مجموعه‌ها کمتر از دو سه شعر گزیده شده‌اند ولی بعد از «عقل عذابم می‌دهد» در سال ۷۲ دیگر آثار متعدد می‌شوند. احتمالا به این خاطر که از همان زمان شاعر روشی تازه در نوشتن پیش گرفته است. جلد سفیدی که عکس باباچاهی بر آن نقش بسته آدم را به یاد سنگ قبر می‌اندازد؛ ولی زننده نیست.

چنانچه گفته شد اشعار باباچاهی از «عقل عذابم می‌دهد» راهی دیگر می‌روند. او خودش گفته «در این وضعیت اما «شاید»ها به جای «باید»ها، احتمالات به جای ایقان و قطعیت، چندمرکزیتی به جای تک مرکزیتی، طنز به جای جد، آنتی‌فرم به جای فرم، افشانش (گسسته نمایی صوری) به جای وحدت ارگانیک، پایان‌های باز به جای پایان‌بندی‌های بسته، طفره رفتن به جای پاسخ‌های قطعی، سربه‌سر پدیده‌ها و موضوعات مسلم گذاشتن به جای ستایش از آن، زمان‌های روانشناختی به زمان‌های تقویمی می‌نشیند، گروتسک و نوعی اورتیسم(که اورتیسم محوری را دست می‌اندازد) و قدری هجو و هزل نیز در این میان وظیفه‌شان را فراموش نمی‌کنند»(ص۲۳) و این رویه هر چه پیش می‌رود شدت می‌گیرد. او به جدیت متن‌های قدیمی می‌خندد «خواب که بودم از طرف ضحاک آمده پاشیده دانه/ دانه و دانه و مشت مشت هرچه هر که/ روی شانه شانه من/ جوانه زدند زود رشد کردند و مار به مار/ گرزه مار هرزه مار/ خال خالی و دوست داشتنی هم هستند» (ص۲۲۶) این فاصله‌ها که بی‌معنی هستند در کنار شوخی نه‌چندان بامزه‌ای که با ضحاک شده تقابل دو نوع خوانش را نشان می‌دهد. اما تنها حتی در تقابل باقی می‌ماند. مثلا وقتی می‌نویسد «دریچه را باز کردم هوا منطق الطیری شد»(ص۲۱۱) کاری با عطار ندارد حتی اگر نوشته باشد «قی می‌کردم سنگ‌ریزه و از تذکره‌الاولیا فرار؟» همانجا در ادامه نوشته است: «اغراق مکتوبش آدم را زودتر غرق می‌کند... .» این کار در واقع ایجاد نوعی نابهنگامی است. اما نه نابهنگامی شکوه یا ظرافت یا عمقی که کمتر دیده می‌شود و شاعر کشف می‌کند. بلکه آدم جا می‌خورد از اینکه ببیند نوشته‌اند «لوله‌ها فشنگی‌ها می‌کردند صدآفرینی‌ها/ دشمن دشمن است چه زنبور چه گل شیپوری...» کل این ماجرا نشان دهنده صورتی از شعر نوشتن است که به آن پست‌مدرن می‌گوید. ولی آدم نمی‌تواند چنین چیزی را ادامه خلاقانه آثار شاعرانی چون یدالله رویایی یا رضا براهنی بداند. خاصه اینکه شعر رویایی و کلافگی و جنگندگی شعر براهنی را ندارد. انداختن نگاهی به سیر نوشتن باباچاهی به ما می‌گوید او هیچ وقت شاعر خوبی نبوده و احتمالا روزبه‌روز بدتر هم شده است. نمی‌توان در اشعار پیش از دهه ۶۰ و ۷۰ او رگه‌ای از درخشش رمانتیک یا نگرشی همراه با جهان‌بینی، یافت. از این رو او هرگز از هیچ نوع نوشتاری استعفا نداده است. فقط شعرهای بی‌رمق قدیمی‌اش را کنار گذاشته و شعرهای بی‌رمق جدیدی، نوشته است.

به همین خاطر احتمالا این کتاب مهم باشد زیرا نشان‌دهنده این است که چطور شاعری نه‌چندان موفق سیر نزولی خود را با اشتیاق و از روشی به روشی دیگر پیگیری می‌کند. مقاله ابتدایی کتاب، شامل مدعیات ایشان است. وی طی آن افلاطون و دکارت را واضع نوعی نظریه دوگانه‌انگار می‌داند. سپس به یاری دریدا و وشک و شبه‌هایی که هنرمندان جدید علیه دوگانه خیر و شر مطلق فرض کردند، جانب تردید اساسی را می‌گیرد. این بررسی شتابزده، جدیت فلسفی ندارد اما مهم نیست زیرا وی مصائبی که قرن بیستم به واسطه اطمینان‌ها و ایدئولوژی‌ها بر سر مردم آورده را شاهد می‌گیرد.

لحن روشنفکرانه باباچاهی در این بخش قانع‌کننده‌تر است؛ اما توجهی ندارد که نمی‌توان از آن نتیجه گرفت که باید شعر را از هر نوع سوگیری و حتی سوگیری فرمی رها ساخت. اگر ساختار و فرم و احکام شاعرانه نویسندگان قدیم نشانه خودکامگی مولفان است، این مشکل هرگز با مرکزیت‌زدایی، ساختارزدایی و هر زدودنی از شعر، قابل انحلال نیست. زیرا چنانچه وی می‌گوید موضوع در واقع اقتداری است که زبان به هر حال اعمال می‌کند و نویسندگان فقط حامل آن هستند. اگر شاعری دست به تخریب فرم بزند باز دست به عملی یک‌سویه زده و اقتدار زبان را نمی‌کاهد؛ چه اینکه اقتدار زبان، از آوردن معنایی در مقابل معنای دیگر خلل می‌پذیرد و نه از طریق تزریق مصنوعی بی‌معنایی. استفاده وسواس‌آمیز باباچاهی از فاصله‌گذاری و علائمی چون کوچک و بزرگ کردن فونت، در پرانتز گذاشتن بعضی عبارات، تقطیع و سایر علایم به خودی خود تلقین نوعی از قرائت شعر است. دیگر نگوییم که در اینجا هنوز دوگانه‌های دیگری داریم: دوگانه شعر قدیم و جدید، بی‌معنایی و معنامندی، فرم‌داشتن و فرم‌زدایی و... .

کل این توهم از آنجا برخاسته که برخی از شاعران جدید در ایران گمان می‌کنند نظریه‌ای وجود دارد که نظریه پست مدرن است و با رعایت قواعدش می‌توان به نوشته‌ای پست مدرن رسید. در حالی که پست مدرنیسم در حاق خود نه بنیاد کردن روشی خاص بلکه برابر دانستن روش‌های مختلف است. چنین چیزی حاکی از «وضعیت» پست‌مدرن است که همه ما به یک اندازه در آن قرار گرفته‌ایم. چه شعر نو بنویسیم و چه قصیده‌های خراسانی بسازیم یا دلمشغول معنازدایی شویم. برای قرار گرفتن در این وضع لازم نیست زحمتی بکشیم زیرا خود به خود در آن افتاده‌ایم.

چه کسی به کارگردان کره‌ای برای ساخت سریالی علیه فلسطینی‌ها پول داده است؟

روایت اسرائیلی از زبان شرقی

کیان زندی
خبرنگار

«دخترک طبل‌زن» سریالی کوچک اما با حرف‌های زیاد به کارگردانی «پارک چان‌ووک» کره‌ای که توسط سه‌گانه انتقامش شهرت جهانی دارد و حالا قصد دارد در خارج از خاک و فرم خودش دست به کار شود. این سریال بر مبنای رمانی از «جان لوکاره» ساخته شده است و قرار است سرگذشت یک بازیگر زن بریتانیایی را روایت کند.

داستان با یک انفجار شروع می‌شود و در ادامه قرار است این دختر خیلی آرام به داستان ورود پیدا کند و درگیری‌هایش آغاز شوند. به موازات این شخصیت زن، مخاطب به جنگ بین اسرائیل و فلسطین و جنجال‌های آن بر می‌خورد. سازمان جاسوسی اسرائیل(موساد) دست به کار می‌شود و برای نفوذ به داخل باند طرف مقابل، تصمیم می‌گیرد از یک دختر رهاشده در تئاتر کمک بگیرد. آنها این دختر بریتانیایی را به طرزی باورنکردنی و رمانتیک وارد این کنش می‌کنند و بعد از یادگیری آموزش‌هایی وارد تشکیلات می‌شود. در این سریال تشکیلات، شبکه‌ای تروریستی مخوف است و پایان قصه با موفقیت موساد، همراه خواهد بود و البته در مسیر این روایت، با چاشنی سرگرمی، ایدئولوژی‌های تشکیل یک استیت صهیونیستی هم به مخاطب ارائه می‌شود.

III

سریال از همان ابتدا فقط قصد دارد هزاران سوال مطرح کند که مبادا مخاطب را به خاطر عدم وجود داستان و تعلیق از دست بدهد.

همه چیز با یک انفجار شروع می‌شود که در آن بچه‌ای که مشغول بازی کردن است، کشته می‌شود و از این طریق قرار است حس نفرت را از همان ابتدا در ذهن مخاطب شکل دهد و به‌سرعت سوگیری خودش را لومی دهد و مخاطب را در تعلیقی ساده‌انگارانه راجع به یک انتقام از بمب‌گذار قرار می‌دهد. در ادامه دختر قصه به آرامی وارد می‌شود و چالش‌های قصه شکل می‌گیرد. شخصیتی که برای دختر قهرمان قصه شکل می‌گیرد همراه با تناقضات بسیاری است، دختری که قبول می‌کند برای نجات دنیا از انگلستان دست بکشد و برای موساد کار کند و از شانس خوب جاسوسان موساد، بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی، قبول می‌کند که یک نفوذی باشد. او نه اسرائیلی‌ها را می‌شناسد و نه فلسطینی‌ها را؛ پس سوژه خوبی برای بی‌طرف جلوه کردن به نظر می‌رسد. از آنجا که این شخصیت در کانون قصه قرار دارد و همذات‌پنداری بیشتری را در مخاطب برمی‌انگیزد، این سیر به سمت تنفر از فلسطینی‌ها با نقطه‌شروعی در ژست بی‌طرفانه، کمک می‌کند که مخاطب تصور کند نتیجه‌گیری نهایی کار، حقیقتی است که به‌صورت منطقی و بدون سوگیری به دست آمده است.

اما تیمی که قرار است این دختر را آموزش دهد و وارد تشکیلات تروریستی کند و جلوی بمب‌گذار بزرگ را بگیرد، چگونه این کار را انجام می‌دهد و اساسا کیفیت خود این تشکیلات به چه شکل است؟

در واقع تیمی در کار نیست و فقط گاهی دوربین از روی اجبار کمی آنها را نشان می‌دهد.

تیم، خلاصه می‌شود در یک فرد خوش‌تیپ که همه چیز را می‌گرداند اما فرمانده نیست.

این فرد وظیفه دارد با درگیر کردن احساسات دخترک، او را وادار به پذیرش نقش جدیدش بکند. دختر به‌شدت شیفته این فرد می‌شود و چشمش را به همه چیز می‌بندد و معلوم است در انتهای این ماجرا، منتظر عشقی واقعی از طرف پسر خوش‌تیپ است.

او نقش جاسوسی را نه برای هیچ جبهه‌ای، بلکه برای این پسر جذاب و مطابق با معیارهایش قبول می‌کند و به سرعت همه چیز را می‌آموزد.

به دلیل قصه ضعیف و اینکه پرداخت داستانی قابل توجهی برای این مرد جذاب صورت نگرفته، این پسر مجبور است معمولا کم‌حرف باشد ولی در عین حال باهوش و با سرعت عمل بالا رفتار می‌کند. او مخاطب را در جبهه اسرائیل حفظ می‌کند و این گونه می‌شود که باقی اعضای تیم از یاد می‌روند و فقط عامل پرکردن قاب‌های ضعیف کارگردان می‌شوند.

البته یک شخصیت قوی در این میان هست که مربوط می‌شود به تجهیزات جاسوسی اسرائیل که پرداخت قوی‌تری به نسبت سایر اجزای سریال دارد و با دقت نمایش داده می‌شود.

پرداخت مهم بعدی هم به یک تندیس در مونیخ مربوط می‌شود که به المپیک سال ۷۲ و ماجرای گروگان‌گیری ۱۱ ورزشکار اسرائیلی توسط فلسطینیان و در نهایت کشتار آنها اشاره دارد. نقش این تندیس سنگی آن است که اگر زمانی مخاطب دلش برای فلسطینی‌ها سوخت، فورا چنین ماجرایی را به یاد بیاورد کند.

شخصیت اسرائیلی‌ها اما جالب است، آنها تحریک نمی‌شوند و دنبال هوس خود نیستند. پس این پسر جذاب هم نباید به صورت جدی هیچ‌گونه احساسی به دختر بازیگر نشان دهد.

بدون پرداخت‌ترین شخصیت‌های مطلق به فلسطینی‌ها باز می‌گردد. نه هیچ رابطه‌ای بین آنها شکل می‌گیرد، نه حتی یک نام و نشان کامل دارند. آنها مردمانی بی‌احساس و جنگ‌طلب و گاهی هم با شعارهای فریبنده هستند که به رهبری یک بمب‌گذار کنترل می‌شوند.

بمب‌گذار داستان هم مردی است که تا انتها دیده نمی‌شود و تنها یک برادر از او معرفی می‌شود که در اسارت جاسوسان موساد به‌سر می‌برد. در قصه یک برادر کوچک‌تر و البته ابله در بین فلسطینی‌ها قرار داده است که خودش را قربانی می‌کند تا بتواند به رهبر گروه برسد، ولی با این حال یک خواهر تیز و زرنگ هم انتخاب شده تا بتواند نمادی از زن را در سیستم فلسطینی‌ها به نمایش بگذارد. اما برای او هم هیچ کارکرد دراماتیکی در طول قصه تعریف نشده است. از کنار شخصیت‌های بی‌روح فلسطینی‌ها که می‌گذریم تا در قسمت آخر سریال، مخاطب در عطش دیدن برادر بزرگ و بمب‌ساز اصلی باقی مانده و ناگهان او معرفی می‌شود؛ فردی با ریش و لحنی مودبانه و بدون هیچ‌گونه پرخاش و سست ارادگی. اسم او از همان قسمت اول مدام در سریال تکرار شده و ناخواسته همه چیزش از قبل معرفی شده است.

او برخلاف برادرش کمی بر هوس‌های نفسانی‌اش کنترل دارد و مسلمان‌تر به نظر می‌رسد و به قدری قدرتمند ساخته شده که مخاطب انتظار هیچ‌گونه واکنش جنسی را از او نداشته باشد که ناگهان او هم گمراه می‌شود و کار خودش را می‌کند. این لغزش و سستی که مهم‌ترین شخصیت فلسطینی را به‌شدت تخریب می‌کند، در مقابل پسرک خوش‌تیپ اسرائیلی و سوپرمن قصه قرار می‌گیرد که هیچ‌گونه لغزشی از خودش بروز نمی‌دهد.

فرمانده فلسطینی، بعد از این لغزش، وجه تعلیقی خودش را از دست داده و باید آرام آرام داستان را ترک کند و چه کسی بهتر از سوپرمن می‌تواند با شلیک یک گلوله او را از بین ببرد.

یکی از موضوعات دیگری که در این فیلم به‌شدت عذاب‌آور به نظر می‌رسد، فقدان زمان و مکان تعریف شده است. مکان‌ها یکی پس از دیگری نشان داده می‌شوند و مدام در حال انتقال افراد بین چند کشور مختلف هستیم؛ آلمان، اتریش، اسرائیل، لبنان، انگلستان و... .

هیچ کدام هم معرفی نمی‌شوند و درنهایت همه در یک اتاق دور هم جمع می‌شوند. به دنبال مکان، زمان هم به هیچ‌وجه ماهیتی ندارد و معلوم نیست مخاطب را در چه تاریخی رها کرده است.

در کل به نظر می‌رسد کارگردان این مینی‌سریال ۶ قسمتی، خودش هم این داستان را جدی نگرفته و در حال بازی‌های تکنیکی خودش و کسب تجربه‌های جدید است. چنین چیزی شائبه سفارشی بودن این فیلم و اینکه پارک چان‌ووک، بدون اعتقاد قلبی کامل چنین فیلمی ساخته است را تقویت می‌کند.

در سال ۲۰۱۸ سینمای آمریکا فیلم‌های متعددی را نمایش داد که در آنها متلک‌هایی گذرا به «اداره شدن هالیوود توسط یهودی‌ها» انداخته می‌شد. چنین جملاتی معمولا از زبان شخصیت‌های احمق و متوهم فیلم بیان می‌شد، به نحوی که بدون نیاز به پاسخ گرفتن از سمت شخصیت مقابل، باطل بودن آن مشخص باشد. اما چنانکه دیده می‌شود، بی‌ربط‌ترین شخصیت‌های هنری نسبت به ماجرای اسرائیل و فلسطین، در این باره فیلم می‌سازند و به‌طور اتفاقی همه‌شان هم در این دعوا طرفدار اسرائیل هستند. اگر سریال پارک چان‌ووک و امثال او از سر اعتقادات شخصی‌شان ساخته می‌شد، امکان داشت پذیرفتن اینکه تلقی «اداره هالیوود توسط یهودی‌ها» توهم است، راحت‌تر باشد اما وقتی پول خرج می‌شود تا سریالی به نفع اسرائیل و علیه فلسطینی‌ها ساخته شود، می‌توان پرسید که این پول را چه کسی پرداخت می‌کند و آیا صاحبان همین پول‌ها نیستند که سینمای آمریکا و صنعت سریال‌سازی آن را اداره می‌کنند؟

چکیده

پارک جان‌ووک یک نابغه شرقی در سینماست. او یکی از آن استعدادهای سینمای خاور دور است که طی سال‌های اخیر ظهور کرده‌اند و معیارها و دستور زبان سینما را گسترش داده‌اند. اما حتی نابغه‌ها هم بری از تمایلات مالی و غلتیدن در وادی‌هایی نیستند که شاید نسبتی با قواره شناخته شده‌شان ندارد. پارک جان‌ووک اخیرا یک مینی‌سریال ۶ قسمتی درباره نبرد بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها ساخته که به سبک تمام کارهای شبکه بریتانیایی «بی‌بی‌سی»، با ژست بی‌طرفانه وارد می‌شود و نهایتا حرف خودش را می‌زند. این لحن «بی‌بی‌سی»، از گزارش‌های تصویری و مکتوب آن گرفته تا مستندها و فیلم‌های داستانی و سریال‌هایی که می‌سازد، در همه جا وجود دارد و خودشان اسمش را گذاشته‌اند حرفه‌ای گری. البته تقریبا هیچ کس نیست که متوجه جانبداری‌های این رسانه هنگام بیان یک مطلب با ژست بی‌طرفانه نشود؛ اما اگر مخاطب در لحظه برخورد با یک محصول این‌چنینی، موافق موضع کلی آن باشد، ممکن است کمتر واکنش نشان بدهد و در نقطه مقابل، عمده عصبانیت‌هایی که از «بی‌بی‌سی» ایجاد می‌شوند و حتی گاهی کار را به مرز تنفر می‌رسانند، به دلیل همین ژست بی‌طرفی و در عین حال سوگیری این رسانه است. حالا پارک جان‌ووک برای «بی‌بی‌سی» یک مینی‌سریال ساخته که به موضوع جنگ بین فلسطینی‌ها و اسرائیلی‌ها در دهه ۷۰ میلادی اشاره می‌کند و چنین تناقضی بین «ژست بی‌طرفانه» و «سوگیری حقیقی» در کار او که یک اثر هنری است، نمودی چند برابر پیدا می‌کند؛ چه اینکه اثر هنری و به‌خصوص فیلم و به‌طور اخص فیلم اکشن، اگر جهت‌گیری نکند، از حیثیت زیبایی‌شناختی‌اش سقوط خواهد شد. حالا کسی که پشت قاب چنین اثری قرار می‌گیرد، چه پارک جان‌ووک باشد چه یک فیلمساز ناشی، مطابق وظیفه‌ای که برایش تعریف شده و قالبی که باید در آن قرار بگیرد، خروجی کار را نخواهد توانست یک اثر هنری قابل اعتنا در بیاورد. پارک جان‌ووک در مینی‌سریالی که راجع به نبرد اسرائیل و فلسطین ساخته، نشان می‌دهد که انگیزه‌ای جز دریافت پول و البته یک‌سری آزمون و خطاهای تکنیکی در بخش‌هایی که قبلا سراغ‌شان نرفته بود، ندارد. مشکل اصلی این سریال که براساس رمانی به همین نام، به قلم جان لوکاره ساخته شده، این است که کارگردانش اعتقاد چندانی به مضمون آن ندارد و معجون حرفه‌ای گری «بی‌بی‌سی» که به طرزی ناهمخوان وارد یک قالب هنری شده، وقتی با بی‌اعتقادی و پولکی کار کردن یک فیلمساز درآمیخته شود، خروجی آن یک اکشن توهین‌آمیز از آب درخواهد آمد. رمان جان لوکاره در سال ۱۹۸۲ هم منبع اقتباس یک فیلم سینمایی شده بود و آن فیلم هم موفق از آب درنیامد. اصولا ساختن سریالی که اینقدر رک و صریح فلسطینی‌ها را وحشی، کودن و مهم‌تر از همه بوالهوس و ندید بدید نشان می‌دهد و اسرائیلی‌ها را متمدن، باهوش و خوش‌تیپ اما وظیفه‌شناس و بی‌توجه به زنان، چطور می‌تواند همزمان ادعای بی‌طرفی در خصوص چنین دعوایی داشته باشد و هم از لحاظ زیبایی‌شناختی و هم به لحاظ اقناعی، موفق از آب دربیاید؟ موفق نبودن ورژن فیلمی شده رمان جان لوکاره، از همین رو تقریبا امری محتوم است؛ هرچند این بار فیلمساز مشهوری مثل پارک جان‌ووک پشت قاب دوربین باشد.

کلاکت

لیست فیلم‌های سودای سیمرغ لورفت؟

صبح روز گذشته، داروغه‌زاده، دبیر سی‌وهفتمین جشنواره فیلم فجر اعلام کرد که تا پایان هفته، اسامی ۲۲ فیلم بخش سودای سیمرغ منتشر خواهد شد اما در اتفاقی نادر، چند ساعت بعد از این اظهارنظر داروغه‌زاده، اسامی فیلم‌های منتخب سودای سیمرغ روی سایت ویکی‌پدیا قرار گرفت. گویا این کار توسط یکی از کاربران این سایت انجام شده است. با وجود اینکه لیست منتشر شده، قطعی نیست و بعد از مدتی از صفحه جشنواره سی‌وهفتم فیلم فجر حذف شد ولی می‌توان پیش‌بینی کرد که بخش مهمی از این فیلم‌ها در جشنواره سی‌وهفتم فیلم فجر رونمایی خواهند شد. اسامی‌ای که در این لیست آمده به شرح ذیل است: «۲۳ نفر» به کارگردانی مهدی جعفری، «آشفته‌گی» به کارگردانی فریدون جیرانی، «بی‌حسی موضعی» به کارگردانی حسین مهکام، «پیلوت» به کارگردانی ابراهیم ابراهیمیان، «تیغ و ترمه» به کارگردانی کیومرث پوراحمد، «جاندار» به کارگردانی حسین امیری‌دوماری و پدرام پورامیری، «روزهای نارنجی» به کارگردانی آرش لاهوتی، «سال دوم دانشکده من» به کارگردانی رسول صدرعاملی، «سرخ‌پوست» به کارگردانی نیما جاویدی، «طلا» به کارگردانی پرویز شهبازی، «قسم» به کارگردانی محسن تنابنده، «قصر شیرین» به کارگردانی رضا میرکریمی، «ماجرای نیمروز؛ رد خون» به کارگردانی محمدحسین مهدویان، «متری ۵/۶» به کارگردانی سعید روستایی، «مجبوریم» به کارگردانی رضا درمیشیان، «مرد بدون سایه» به کارگردانی علیرضا رئیسیان، «مسخره‌باز» به کارگردانی همایون غنی‌زاده، «مشت آخر» به کارگردانی مهدی فخیم‌زاده، «مصائب شیرین ۲» به کارگردانی علیرضا داودنژاد، «من می‌ترسم» به کارگردانی بهنام بهزادی و «ناگهان درخت» به کارگردانی صفی یزدانیان. حالا باید دید زمانی که اسامی فیلم‌ها اعلام شود آیا این اسامی در لیست جشنواره وجود دارد یا نه؟

نهمین دوره جشنواره مردمی عمار آغاز به کار کرد

مراسم افتتاحیه نهمین جشنواره مردمی فیلم عمار شب گذشته در تالار اندیشه حوزه هنری برگزار شد. در این مراسم جایزه شش بخش مسابقه از جمله «برنامه تلویزیونی»، «تلویزیون اینترنتی»، «آیتم‌های تلویزیونی، موشن گرافیک و کلیپ»، «گزارش خبری»، «فیلم ما» و «پویانمایی» در این دوره از جشنواره اهدا شد. نمایش فیلم‌های نهمین دوره این جشنواره از ۱۰ دی ماه از ساعت ۱۰:۳۰ تا ۲۲:۳۰ در سینمای فلسطین شروع می‌شود و تا ۱۸ دی ادامه خواهد شد. سلسله نشست‌های «یک روز یک تجربه» در جریان برگزاری نهمین جشنواره مردمی فیلم عمار از ساعت ۱۷:۴۵ تا ۱۹:۱۵ دقیقه در سینما فلسطین برگزار می‌شود. نخستین نشست از این سلسله نشست‌ها روز دوشنبه ۱۰ دی ماه با موضوع «انیمیشن فیلشاه از تولید تا عرضه» توسط حامد جعفری و هادی محمدیان، دومین نشست روز سه شنبه ۱۱ دی ماه با موضوع «انتقال تجربه قائم مقام» توسط سیدعلی صدری نیا و سومین نشست روز دوشنبه ۱۷ دی ماه با موضوع «ماجرای نیمروز» توسط سیدمحمود رضوی، در سینما فلسطین برگزار می‌شود. مراسم اختتامیه این جشنواره نیز ۲۰ دی ماه برگزار می‌شود و برگزیدگان این دوره از جشنواره جوایز خود را دریافت خواهند کرد.